

فدرالیسم یگانه گزینه دموکراتیک برای ایران

— سخنرانی در "کنفرانس حقوق بشر، دموکراسی و فدرالیسم در ایران"، برگزار شده در پارلمان اروپا —

ناصر ایرانیپور

دوستان و حضار محترم، ضمن درود و خیرمقدم به شما و سپاس از دعوت به این مراسم به عرضتان می‌رسانم که بنده از تبارگرد هستم و تحصیلاتم در رشته ژورنالیستیک بوده است. از من درخواست شده است در مورد فدرالیسم سخن گویم. این مبحث بسیار وسیع است، لذا اینجا در حضور اساتید و صاحب‌نظران فکور و با عنایت به وقت بسیار کم ۱۰ دقیقه‌ای که دارم، مطلبم را تنها به اجمال و به زبان فارسی خدمتتان عرض می‌کنم، کمتر وارد مبانی تئوریک موضوع می‌شوم و صرفاً به جنبه‌هایی عملی از آن اشاره می‌ورزم. چنانچه پرسشی بود، توضیحات لازمه را در بخش پرسش و پاسخ خواهم داد.

فدرالیسم جنبه‌های بسیار گوناگون دارد و من به گوشه‌هایی از آنها در چند سال اخیر پرداخته‌ام. لذا خاضعانه تقاضا می‌کنم، برای اطلاع از آنها به سایت بنده، iran-federal.com، مراجعه فرمائید.

یک: محورهای بحث فدرالیسم



۱. اولین پرسش تجربیدی که مطرح می‌شود این است که فدرالیسم چیست و چه رسالتی دارد و آن را اصولاً برای حل چه معضلی می‌خواهیم.



۲. سپس توجه ما در بحث باید به ساختار سیاسی - اقتصادی و فرهنگی ایران با در نظر داشت اندیکاتورهای میزان مشارکت همه‌ی بخشهای تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی از لحاظ ملی - اتنیکی مختلط ایران در ساختار سیاسی و همچنین میزان کارایی یا عدم کارایی آن با عنایت به تمرکز و تراکم آن و بلاخره میزان دموکراتیک و غیردموکراتیک بودن آن معطوف باشد.



۳. پرسش مهم دیگر مورد کنکاش این است که آیا فدرالیسم تنها راه برون‌رفت از بحران ساختاری ایران است و یا شیوه‌های دیگری نیز چون تمرکززدایی، مثلاً آنطور که در فرانسه و یا بریتانیا در پیش گرفته شده است، می‌توانند بعنوان بدیل و آلترناتیو مورد توجه قرار گیرند.

دو. مفهوم «فدرالیسم» و رسالت آن

فدرالیسم یکی از مفاهیم علوم سیاسی است که ریشه لاتینی آن Foeder, Foedus است و از لحاظ لغوی به معنای «اتحاد»، «ائتلاف» یا «قرارداد» می‌باشد. رسالت فدرالیسم تقسیم قدرت سیاسی بین یک دولت مرکزی و چند دولت منطقه‌ای در عین ایجاد اتحاد در بین آنها می‌باشد. فدرالیسم در عین حالی که به مناطق مختلف استقلال داخلی اعطا می‌کند، آنها را در سطح دولت فدرال نیز سهیم می‌سازد. بسته به نوع فدرالیسم، این یا آن جنبه فدرالیسم (خودمختاری داخلی یا ایفای نقش ایالتها در سطح فدرال) نیرومندتر است.

فدرالیسم را «اصل تنوع در اتحاد» یا «اتحاد در ضمن تنوع» خوانده‌اند و این به معنی آن است که در این نظامها ملاک و مبنای حاکمیت سیاسی نه اصل «یک ملت - یک دولت»، بلکه پلورالیسم و تنوع (ملی، قومی، فرهنگی، دینی، ...) می‌باشد. به عبارتی بسیار ساده: اگر ایران امروز را در نظر بگیریم و فدرالیسم را به آن بسط دهیم، در آن یک دولت فدرال مرکزی خواهیم داشت با کابینه فدرال، پارلمان فدرال، قوه قضائیه فدرال و همچنین مثلاً ۶ ایالت با کابینه ایالتی، پارلمان ایالتی، قوه قضائیه ایالتی، پلیس و نیروهای انتظامی ایالتی. در ضمن، ایالتها مشترکاً در مرکز یک ارگان خواهند داشت که بر تنظیم و تصویب و اجرای قوانین در سطح فدرال کنترل اعمال نموده و در صورت لزوم دولت فدرال را بلوکه می‌کنند.

(نگاه کنید به ناصر ایرانپور: پرسش و پاسخ مربوط به فدرالیسم در آلمان: ناصر ایرانپور: نگاهی به فدرالیسم در آلمان پس از رفرم: ناصر ایرانپور: فدرالیسم و همبستگی، در سایت iran-federal.com)

سه. تنوع در فدرالیسم

بسته به ملاک گروه‌بندی، چند نوع توپولوژی کشورهای فدراتیو وجود دارد:

- اگر میزان اختیارات ایالتها و همچنین میزان تأثیرگذاری سطح فدرال و ایالتی بر همدیگر را ملاک دسته‌بندی قرار دهیم، باید بگوییم که دو نوع فدرالیسم داریم:
- ۱. «فدرالیسم متقارن» که در آن اولاً همه ایالتها از صلاحیتها و امکانات برابر و هم‌سطح برخوردار هستند و میزان نظارت آنها بر دولت مرکزی فدرال بالا است (مانند آلمان، سوئیس، آمریکا) و
- ۲. «فدرالیسم نامتقارن» که در آن برخی از ایالتها مثلاً به خاطر برخورداری از ویژگیها و جنبشهای ملی از خودمختاری بیشتری به نسبت بقیه برخوردار هستند و دولت مرکزی اختیارات کمتری را در مناطق آنها دارد. آنها نیز در عوض امکانات و اهرمهای کمتری را برای کنترل و بلوکه کردن دولت مرکزی در دست دارند (مانند ایالتهاهای باسک در اسپانیا و کوبک در کانادا).

- از لحاظ نوع سازماندهی ارگانهای فدرال و ایالتی نیز دو نوع فدرالیسم داریم:
- ۱. «فدرالیسم دوآل» یا «دوگانه» که در آن همزمان دو سطح دولتی موازی وجود دارد و تقسیم قدرت بین این دو سطح بر اساس موضوع سیاست و وظایف دولتی است (مانند آمریکا) و
- ۲. «فدرالیسم کنوپراتیو» یا «تعاونی» که در آن تقسیم و تفکیک قدرت نه بر اساس موضوع سیاسی، بلکه بر مبنای نوع قوه (قانونگذاری، اجرایی) انجام گرفته است (مانند آلمان)؛ در این نوع از فدرالیسم، پارلمان سطح فدرال قدرت زیادی در تصویب قوانین دارد و ایالتها به استثنای برخی از موارد چون آموزش و پرورش، پلیس، ... نقش مجری قوانین مصوبه مجلس فدرال را دارند، اما در عوض در مرحله تدوین و تصویب نهایی این قوانین شرکت داده می‌شوند و قدرت این را دارند که در بسیاری موارد از تصویب نهایی آن ممانعت به عمل آورند.

در کل تنوع زیادی در چهارچوب نظام فدراتیو دیده می‌شود. به اعتقاد من در ۲۴ دولت فدرال ۲۴ نوع نظام فدرال را می‌توان دید. لذا این نظام پتانسیل و ظرفیت پیاده شدن در کشورهای با بافت قومی، ملی، دینی و سابقه‌ی تاریخی متفاوت را دارد، چنانچه که می‌بینیم فدرالیسم در تمام قاره‌ها (اروپا، آمریکا، آسیا و استرالیا)، بر بسترهای فرهنگی مختلف (سنتی چون هند، امارات متحده‌ی عربی از سویی و کشورهای غربی از سویی دیگر)، با بافت زبانی و قومی متفاوت (آلمان و آمریکا از سویی و بلژیک، سوئیس، اسپانیا و کانادا از سویی دیگر) متحقق شده است.

(بگردید به ناصر ایرانپور: "سخنی پیرامون تفاوت فدرالیسم با خودمختاری"، همچنین به رولند ال. واتس به نقل از فرانست فالد در مقاله ترجمه‌شده «تنوع در فدرالیسم»، مندرج در سایت iran-federal.com)

چهار. فدرالیسم و نظام غیر متمرکز

بدیهی است که هر نظام فدراتیو غیر متمرکز می‌باشد، اما همه نظامهای غیر متمرکز الزاماً فدراتیو نیستند. ویژگی اصلی نظام نامتمرکز عدم تمرکز در دستگاه صرفاً اداری و اجرایی می‌باشد، درحالیکه عدم تمرکز در نظام فدرال شامل کل نظام حکومتی مشتمل بر هر سه قوه می‌باشد. ویژگیهای نظام فدرال عبارتند از:

- وجود «حداقل» دو سطح حکومتی فدرال و ایالتی که تحت استیلا هم و وابسته به هم نباشند، بلکه ارگانهای مستقل خود را داشته باشند، به نحوی که مستقل و بلاواسطه به وظایف خود در مقابل شهروندان عمل کنند؛
- تقسیم قانونی اختیارات و صلاحیتهای قانونگذاری و اجرایی و همچنین حق وضع و اخذ مالیاتها بین این سطوح، طوری که هر کدام از این سطوح زمینه‌ها و حوزه‌های معینی را که در آنها بطور خودمختار عمل کنند، داشته باشند؛
- وجود نمایندگی نظریات و منافع مناطق مختلف در سطح مرکزی که غالباً توسط مجلس سنا یا شعبه‌ی دوم مجلس فدرال صورت می‌گیرد؛
- وجود قانون اساسی فدرال مدون که هیچ کدام از سطوح قادر نباشند یک طرفه تغییر بدهند [به همین جهت در سیستمهای فدراتیو نمی‌توان، آنطور که در سیستمهای یگانه‌گرا و متمرکز ممکن است، دولتهای منطقه‌ای از طرف دولت مرکزی تشکیل گردند، تغییر داده و یا عزل و منحل شوند]؛
- وجود یک «داور» برای حل موارد اختلافی که بین سطوح مختلف وجود دارند [این «داور» می‌تواند دادگاه صلاحیتدار و مورد قبول هر دو سطح باشد یا رفراندوم] و بالاخره
- وجود مکانیسمها و نهادهایی برای همکاری در حوزه‌هایی با صلاحیتهای جداگانه یا مشترک.

(برای مقایسه تمرکززدایی با فدرالیسم نگاه کنید به ستورم و تسیرمان شتابناخت: تمرکززدایی در اروپا، ترجمه از ناصر ایرانبور در سایت نامبرده.)

پنج. دلایل برقراری نظام فدراتیو

شش دلیل متفاوت برای بنای فدرالیسم آورده می‌شوند که با ترکیب متفاوت کم یا بیش در اکثر نظامهای فدراتیو وجود دارند.

دلایل حقانیت فدرالیسم

۱. دلیل اخلاقی:

از نظر اخلاقی این راه حل شیوه‌ای است برای حل و فصل مسائل بر اساس اصل "سوبسید یاریتی". این اصل می‌گوید که امور مربوط به هر سطحی باشد، باید در همان سطح در مورد آن تصمیم گرفته شود و نه توسط سطوح و کسانی که ارتباط مستقیمی با این امور ندارند. هر دولتی یک فقره وظایف و حقوق دارد. تقسیم این وظایف و صلاحیتهای بر اساس این اصل در فدرالیسم به این ترتیب خواهد بود که ابتدا از پائین‌ترین سطح حکومتی (محلی) که شهرها باشند، پرسیده می‌شود که آیا این سطح با توجه به تشخیص خود قادر به پیشبرد این وظایف خواهد بود یا نه. آن دسته از صلاحیتهای که باقی ماند، به سطح بالاتر که ایالتی باشد، ارجاع می‌گردد و از آن سطح پرسیده می‌شود که کدام یک از وظایف باقیمانده را این سطح قادر و شایسته است، اجرا کند. اینجا نیز هر چه که از وظایف و حقوق و صلاحیتهای دولتی ماند به سطح بالاتر که سطح مرکزی یا

فدرال می‌باشد، تفویض می‌گردد. بنابراین این اصل به معنای اعطای وظایف از پائین به بالا است و نه برعکس.

۲. دلیل دمکراتیک‌تر بودن فدرالیسم:

این سیستم به دلیل اینکه در کنار تفکیک و تقسیم قدرت حکومتی بین قوای مجریه و مقننه و قضایی از تفکیک دیگری نیز بین دولت فدرال، دولت ایالتی و نواحی و شهرها برخوردار است (یعنی تقسیم قدرت سیاسی هم عمودی است و هم افقی)، و شهروندان همزمان از حق مشارکت در سه انتخابات (پارلمان فدرال، پارلمان ایالتی و پارلمانی شهری) برخوردار هستند و به این دلیل که تصمیم‌گیرها از سوی ارگانها و افرادی اتخاذ خواهند شد که به مردم نزدیکترند و برای مردم آشناتر و ملموس‌ترند، حتی به نسبت یک نظام متمرکز دمکراتیک نیز دمکراتیک‌تر است.

۳. دلیل گستردگی جغرافیایی:

برخی اوقات گستردگی جغرافیایی تمرکززدایی و تشکیل حکومت‌های منطقه‌ای را چه به لحاظ عملی و چه به لحاظ دمکراتیک ضروری می‌سازد، چه که هدایت کشور از دور امری بسیار دشوار است و موجب تنشها و دشواریهای حتی اداری و کاهش کارایی و راندمان دستگاه دولتی می‌باشد.

۴. دلیل تاریخی:

تاریخ چند کشور به ما نشان داده است که برخی از آنها از نظام کنفدرالیسم به فدرالیسم دست یافته‌اند (آمریکا)، در برخی دیگر بخشهای متفاوتی به ویژه در برابر تهدیدات برون‌ی متحد شده‌اند و حکومت فدرال را بوجود آورده‌اند (سوئیس) و همچنین کشورهایی را داریم که از تمرکز و تراکم زیاد و برای جلوگیری از تلاشی به فدرالیسم روی آورده‌اند (مانند بلژیک و اسپانیا).

۵. دلیل اقتصادی:

امر پایه‌ریزی و پیشبرد سیاست اقتصادی اصولی و پربازده و متناسب با شرایط در مناطق و ایالتها ممکن‌تر و شرایط آن مهیاتر است تا سیاستگزاری در مراکز دور که بر اساس تجربه‌ی تاکنونی نه آشنایی کافی با این مناطق دارند و نه قادر هستند به اندازه خود این مناطق خوب و بد و سود و زیان نواحی مربوطه را تشخیص دهند. این سیاستگزاری به ویژه در کشورهایی دشوار است که از بافت جغرافیایی و آب و هوایی بسیار متفاوتی برخوردار باشند. برای نمونه اولویتهای اقتصادی در و برای مثلاً شمال ایران با جنوب ایران و غرب و شرق و مرکز ایران به دلایل اقلیمی بسیار متفاوت، است سطح رشد اقتصادی آنها متفاوت می‌باشد و مهمتر از آنها نیازهای آنها متفاوت از هم می‌باشد. لذا هدایت بی‌دشوار این امر در مرکز، به ویژه اگر این مرکز بافت اتنیکی متفاوت با مناطق دیگر را داشته باشد، غیرممکن است. از این گذشته تعیین و اجرای سیاست اقتصادی در مرکز باعث تمرکز کادر متخصص در مرکز می‌شود و نفس این قضیه خود عواقب منفی متعددی چون آسیمیلیسیون و از خودبیگانگی این کادرها را در پی دارد.

۶. دلیل تنوع قومی - ملی:

حتی اگر هیچکدام از دلایل پیشگفته موضوعیت نداشته باشند و اما کشور از قومیتها، خلقها، ملیتها و ملتها و ادیان و مذاهب متفاوتی تشکیل شده باشد، راه دیگری جز برقراری نظام فدراتیو برای کنشگران سیاسی باقی نمی‌ماند. حکومت مرکزی در نظام متمرکز تمام امکانات و فرصتها و قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و آموزشی و رسانه‌ای و نظامی و امنیتی را در تنها منطقه یک قوم و یا ملت متمرکز می‌نماید و ملیتهای دیگر را به حاشیه می‌راند، حتی اگر خیلی هم "دمکراتیک" باشد. نتیجه‌ی همچون نظامی چیزی جز آسیمیلیسیون از سویی و تنش و مقاومت از سویی دیگر نخواهد بود. آزادی و دمکراسی واقعی در نظام متمرکز زیر پا گذاشته می‌شود، چرا که اکثریت همیشه اکثریت می‌ماند و اقلیت همیشه اقلیت. در چنین نظامی برای مشارکت اقوام و ملیتها در نظام مرکزی موانع

عیان و نهان و قانونی و غیرقانونی ایجاد می‌شود و آحاد این ملیتها هم تنها زمانی شانس ترفیع در ساختار سیاسی را خواهند داشت که خود را به لحاظ قومی و ملی و سیاسی آسیمیله کنند و آنی بشوند که حکومتان از آنها می‌خواهند. هیچ نظام متمرکزی در جامعه‌ی چندملیتی پابرجا نمی‌ماند و دیر یا زود از هم می‌تلاشد. هیچ کشور دمکراتیکی را در جهان پهناور امروز نمی‌توان یافت که به مانند ایران از تنوع ملی، قومی، فرهنگی و زبانی برخوردار باشد، اما متمرکز باشد. ترفندهایی چون "همه یک ملت هستیم" و "همه حقوق برابر شهروندی داریم" نیز در نظام متمرکز و متراکم کارایی نخواهند داشت و به ضد خود تبدیل خواهد شد. لذا تأمین حقوق طبیعی ملیتهای به حاشیه‌رانده شده کنونی (تحقق اصل حق تعیین سرنوشت درونی)، مشارکت آنها در سرنوشت خودشان و حکومت مرکزی و از این راه تأمین وحدت کشور مهمترین و اصلی‌ترین دلیل برقراری نظام فدراتیو می‌باشد.

(نگاه کنید به شتورم و تسیرمان - شتابناخت: فدرالیسم در آلمان، فصل اول، دلایل فدرالیسم، ترجمه سامره‌نند م.، قابل دسترسی در سایت نامبرده، بخش "ویترین کتاب".)

شش. شانس موفقیت فدرالیسم

پرسیده می‌شود که شانس موفقیت این نظام در ایران چقدر است؟ پاسخ من هم این است که "فدرالیسم همان اندازه شانس موفقیت دارد که دمکراسی دارد." اگر همه به این نتیجه رسیده‌ایم که ما راهی جز برقراری دمکراسی در کشورمان نداریم، پرسش بعدی که مطرح می‌شود این است که کدام مدل از دمکراسی. همانطور که مدلهای مختلفی از فدرالیسم وجود دارد، مدلهای متنوعی از دمکراسی نیز داریم. دمکراسی اکثریتی؟ دمکراسی تفاهمی؟ چنانچه بر این امر واقفیم که یکی از معضلات اصلی جامعه‌ی ایران و مانع اصلی تأمین دمکراسی تمرکز قدرت است، به این نتیجه می‌رسیم که این دمکراسی تنها می‌تواند غیرمتمرکز و فدراتیو باشد. به ویژه اینکه دمکراسی و آزادی در کشورهای چندملیتی با کشورهای تک‌بافتی به لحاظ قومی فرق می‌کند. در کشوری چون ایران دمکراسی اکثریتی شانس موفقیت ندارد، بلکه دمکراسی تسهیمی، توافقی و مذاکره‌ای مصداق و تبلور یافته در فدرالیسم است که شانس پایدار دارد و متضمن عدالت، آزادی و پیشرفت و ثبات است. در صورتی که فدرالیسم در ایران شانس موفقیت پیدا نکند، وحدت ایران نیز زیر سوال می‌رود، آن هم به ویژه با توجه به رشد کیفی و کمی خودآگاهی و جنبشهای ملی در تقریباً تمام مناطقی که سکونتگاه ملیتهای غیرفارس ایران می‌باشند. به هر حال چنانچه فدرالیسم شانس موفقیت نداشته باشد، حاکمیت متمرکز (حال در هر زوررقی هم که پیچیده شود) شانس موفقیت نخواهد داشت.

(نگاه کنید به دیتیش مورشویک، "آزادی و دمکراسی در کشورهای چند قومی"، ترجمه مقاله در سایت نامبرده.)

من در ارتباط با ایران دستیابی به برابری حقوقی در همه عرصه‌های برشمرده را در یک نظام دمکراتیک و فدرال و سکولار قابل تحقق می‌دانم، نظامی که بر بستر یک تمرکززدایی وسیع و تفکیک و تقسیم قدرت سیاسی متضمن و تأمین کننده

۱. **رفع ستم ملی** و نابرابریهای بیشمار موجود و **عدالت** فرهنگی، زبانی،
۲. دستیابی به امکانات و مکانیسمهای **پیشرفت** همه‌جانبه مناطق مسکونی ملیتهای ایرانی،
۳. آزادی و **دمکراسی** تسهیمی و مذاکره‌ای و
۴. **امنیت** و ثبات پایدار در کشور

باشد.

(نگاه کنید به ناصر ایرانپور، "نه در باره هم، که با هم گفتگو کنیم!" در همین سایت)

هفت. شاخصهای فدرالیسم در ایران

۱. تمرکززدایی کامل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تأمین و تضمین استقلال عمل داخلی در هر یک از مناطق ملیتهای ایران در چهارچوب کشور فدرال ایران،
۲. غیرمیلیتاریزه کردن تمامی آن مناطق؛ در چنین حالتی طرفدار این هستم که برای انحلال کامل ارتش فعالیت کنیم، اگر نمی‌خواهیم این مناطق از آرایش نظامی خود برخوردار باشند،
۳. تشکیل و تضمین استقلال قوه سه‌گانه مقننه، قضائیه، اجرائیه در گستره ایران و در ایالتها،
۴. ایالتی کردن کامل ارگانهای انتظامی و امنیتی،
۵. برخوردار کردن این مناطق از منابع مالی کافی با عنایت به الف) درجه عقب‌ماندگی و ب) نفوس آنها،
۶. جدایی کامل دین و ایدئولوژی از دولت و سکولاریزه کردن بافت دولتی، مضامین دروس و نظام آموزشی و حقوق قضایی (کیفری، مدنی، اداری، کاری)،
۷. رسمیت یافتن همه زبانهای ایرانی، اعم از فارسی، کردی، آذری، بلوچی، ترکمنی و عربی در همه عرصه کشور و در اختیار قرار دادن امکانات دولتی کامل برای آموزش این زبانها؛ زبان رسمی هر منطقه و ایالتی باید زبان اکثریت ساکنان آن باشد،
۸. تضمین خودمختاری و فدرالیسم در قانون اساسی،
۹. تضمین سازمانهای بین‌المللی برای مصون ماندن از تهاجم احتمالی دولت مرکزی به ساختارهای دولتی این مناطق،
۱۰. مشارکت در کابینه دولتی و ارگانهای فدرال (وزارتخانه‌ها، ادارات فدرال، سفارتخانه‌ها) به نسبت جمعیت،
۱۱. برخورداری از حق و تو در ارگان مشترک ایالتها در سطح فدرال،
۱۲. برخورداری مناطق از ارگانهای دولتی سراسری فدرال،
۱۳. تضمین استقلال و از انحصار دولت در آوردن رسانه‌های همگانی و بازسازی نوین آن بر اساس ایالتها و داده‌های اتنیکی.

(نگاه کنید به ناصر ایرانپور: "نظریاتی پیرامون فدرالیسم"، در سایت نامبرده.)

هشت. نیروهای سیاسی ایران و فدرالیسم

امروزه دیگر بر کسی پوشیده نیست که بافت ملی، قومی، زبانی و فرهنگی و دینی و مذهبی مردم ایران بسیار مختلط است. همچنین ظاهراً به استثنای حکومتیان همه این واقعیت را درک نموده‌اند که ساختار سیاسی آن بسیار متمرکز و متراکم است، اجزاء ملی جامعه‌ی ایران در آن سهم نیستند و حتی در مناطق مسکونی خودشان از اختیارات و صلاحیتهای مستقل برخوردار نمی‌باشند. برای تغییر این وضعیت، اما، تاکنون راه‌حلهای متفاوتی ارائه شده است:

۱. برخی تضمین حقوق برابر شهروندی را در آینده‌ی ایران به انضمام حق تعیین سرنوشت برای تصمیم‌گیری در مورد ماندن یا نماندن در چهارچوب ایران کنونی مکفی می‌دانند. این اندیشه را رادیکالترین جناح چپ اپوزیسیون چون "حزب کمونیست کارگری ایران" و "حزب کمونیست ایران"

دارند. این دسته تاکنون سخنی در مورد تمرکززدایی نگفته‌اند، طوریکه می‌توان استنباط نمود که آنها اعتقادی به آن ندارند.

۲. عده‌ای دیگر همین حقوق برابر شهروندی بر اساس اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به انضمام "حکومت‌های محلی" را راه حل ایده‌آل می‌دانند و اعتقادی به حق تعیین سرنوشت خلق‌های ایران ندارند. این اندیشه را جناح راست میانه (سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه) نمایندگی می‌کنند.

۳. برخی از سازمان‌های چپ سوسیالیستی نظام شورایی فدراتیو را پیشنهاد می‌کنند (سازمان "راه کارگر"، "اتحاد فدائیان کمونیست"). این گروه‌ها در ضمن دفاع از وحدت و یکپارچگی ایران از اصل حق تعیین سرنوشت خلق‌های ایران دفاع می‌کنند.

۴. جریانات کوچکی نیز از ملیت‌های غیرفارس ایران در چند سال اخیر در خارج از کشور بوجود آمده‌اند که از استقلال و جدایی این واحدها از چهارچوب ایران کنونی دفاع می‌کنند، چون معتقدند که رفع ستم ملی در ایران ممکن نیست. از نظر آنها مسأله‌ی ملی تنها زمانی حل می‌شود که هر یک از ملیت‌های ایران (آذری، کرد، بلوچ، ترکمن، عرب) دولت ملی خود را تشکیل دهند.

۵. در چند سال اخیر به ویژه از روشنفکران کردستان داخل ایران حرکت‌هایی به چشم خورده است که حکایت از تلاش آنها برای تخفیف تبعیضات ملی - قومی از طریق کار آگاه‌گرانه و اقصاعی و مبارزه پارلمانی در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی می‌کند.

۶. و بالاخره جریاناتی نیز در خارج از کشور وجود دارند که خواهان نظام فدراتیو هستند. آنها مهمترین و اثرگذارترین احزاب کردستان ایران (چون بخش‌های متخلف حزب دمکرات کردستان و کومله)، احزابی از بلوچستان، آذربایجان، خوزستان و ترکمنستان ایران و همچنین جریاناتی از چپ میانه‌ی ایران چون فدائیان خلق ایران (اکثریت) می‌باشند.

می‌توان مشاهده نمود که متعادلترین و اثرگذارترین جریانات فکری جامعه‌ی ایران از فدرالیسم دفاع و حاشیه‌ای‌ترین آنها با آن عناد می‌ورزند. پیوسته به طرفداران فدرالیسم افزوده می‌شود و این شعار حتی در داخل ایران دارد فراگیر و توده‌ای می‌شود.

به اعتقاد من با توجه به داده‌های اتنیکی و نظام سیاسی ایران از سویی و وظایفی که فدرالیسم برعهده دارد، از سویی دیگر، نظام فدراتیو بهترین بدیل برای نظام سیاسی کنونی ایران می‌باشد، به ویژه اینکه ایران هیچگاه در تاریخ تمرکزپذیر و متمرکز نبوده و خودآگاهی ملی و قومی و جنبش‌های اجتماعی وسیعی در مناطق مختلف ایران چون کردستان، آذربایجان و خوزستان و بلوچستان و ترکمنستان وجود داشته‌اند و بخشا هنوز وجود دارند.

به باور من نه مکانیسم حقوق شهروندی بدون تقسیم قدرت سیاسی توانایی حل معضل را دارد، نه حتی تمرکززدایی اداری از چنین پتانسیلی برخوردار است و نه جدایی واحدهای اتنیکی تشکیل دهنده جامعه ایران راه حل درست می‌باشد. از سویی دیگر چون حقوق بشر و حقوق شهروندی حقوق فردی می‌باشند و ارتباط مستقیمی با حقوق جمعی و کلکتیو ندارند، قادر نیستند ستم‌هایی ژرف و گسترده جمعی تاکنونی را حل و فصل کنند، همانطور که این حقوق و دمکراسی اکثریتی قادر به رفع ستم و نابرابری‌های جنسی نمی‌باشند و شبکه‌ی مختلفی از ابزارها و مکانیسم‌ها برای نیل به این هدف ضروری می‌باشند.

نگاه کنید به کریستیان پان شرر: اکثریت در مقابل اقلیت؛ کریستیان پان شرر: پروژه استعماری "ملت" و "دولت ملی"، کریستیان پان شرر: سازمانیابی اقلیت‌های ملی به مثابه پیش شرط مشارکت دمکراتیک؛ دیتریش مورسویک: آزادی و دمکراسی در کشورهای چند قومی.

هومانیسم، دمکراتیسم و فدرالیسم پاسخ من است به شوونیسم و ناسیونالیسم و نابرابریهای متعدد کنونی ملی، قومی، دینی، مذهبی کنونی در ایران.

نه. رابطه‌ی فدرالیسم با حق تعیین سرنوشت خلقها و صیانت از اقلیتها

"نظام آینده‌ی ایران، چنانچه بخواهد وحدت خود را حفظ کند و در عین حال پاسخ شایسته‌ای به مطالبات مردم غیرفارس ایران بدهد، باید بر پایه‌ی دو اصل بنیادی

(۱) حق تعیین سرنوشت برونی خلقهای ایران و

(۲) حق تعیین سرنوشت درونی آنها

شکل گیرد.

اولی با برگزاری فراندوم برای ماندن یا نماندن در ایران و در مورد قانون اساسی پیشنهادی کل کشور و دومی با بنای نظام فدرال و تشکیل حکومتهای منطقه‌ای و اعطای استقلال در تعیین نظام حقوقی آنها به خود آنها تحقق پیدا می‌کند.

فدرالیسم نیز بر چهار محور ذیل استوار خواهد بود:

(۱) تمرکززدایی وسیع در کشور، تشکیل حکومت فدرال از سویی و حکومتهای ایالتی از سویی دیگر با بیشترین

اختیارات ممکن برای ایالتها بر طبق اصل سوبسیداریتی،

(۲) مشارکت ایالتها در سیاست کلان کشور،

(۳) صیانت از اقلیتها در ایالتها (حق برخورداری از حقوق و آزادیهای جمعی (قومی، ملی) در جاهایی که سخنوران یک

گروه ملی در اقلیت عددی باشند و آن مناطق جزو حوزه‌ی حکومت گروه قومی دیگری باشد. این امر استثناء

نخواهد بود و ما در همه‌ی مناطق ایران چنین وضعیتی خواهیم داشت) و

(۴) حقوق شهروندی در پهنه‌ی ایران (هیچ کس در هیچ جای ایران دیگر نباید به دلیل تعلق داشتن یا نداشتن به گروهی

ملی، قومی، مذهبی، دینی و غیره مورد ستم و تبعیض قرار گیرد و یا از امتیاز برخوردار باشد. من گُردی که در شیراز

زندگی می‌کنم، صرف‌نظر از اینکه زبان رسمی آن ایالت را که فارسی است باید بیاموزم و دولت ایالت فارس

امکانات آموزش زبان مادری را برایم فراهم می‌کند، از همه‌ی حقوق و آزادیهایی برخوردار خواهم شد که یک

شهروند دیگر شیرازی دارد و دولت ایالتی در کنار دولت فدرال در مقابل هر تبعیض احتمالی از من دفاع می‌کند. و

یا آن مشهدی که در مهاباد است، دولت ایالتی گُردستان امکان آموزش زبان مادری وی را فراهم می‌کند و وی در

کنار آن از همه‌ی این حقوق و آزادیهایی برخوردار خواهد بود که یک شهروند گُرد مهابادی برخوردار است).

این اصول و محورها تنها با هم معنا پیدا می‌کنند و قابل تفکیک از هم نیستند."

(نگاه کنید به ناصر ایرانپور: آقای همایون، این در هم که بر همان
پاشنه می‌چرخد!، مندرج در سایت نامبرده).

ده. مخالفان فدرالیسم چه می‌گویند؟

تاکنون تنها دلایلی که از مخالفان فدرالیسم در حواشی چپ و راست جامعه شنیده شده این بوده که

۱. فدرالیسم تاريفاً با شرایط ایران سازگار نیست، چون "اقوام" ایران مشکلی با هم نداشته‌اند و فدرالیسم در کشورهای شکل گرفته که اقوام از وامدهای سیاسی متفاوتی تشکیل شده بودند و اگر ما بخواهیم این سیستم را اجرا کنیم، باید ابتدا این وامدها را از هم جدا کنیم، بعد با نظام فدراتیو آنها را با هم متمدن سازیم. در مالیکه مردم ایران با هم جنگی نداشته‌اند و قرن‌ها زندگی در کنار هم آنها را با هم پیوند داده است و فدرالیسم تازه آنها را از جدا می‌کند و به جان هم می‌اندازد. در این ارتباط غالباً به "آذربایجان غربی" که محل سکونت آذری‌ها و کردها می‌باشد و نیروهایی آن را تماماً آذری یا کردی می‌نامند، اشاره می‌کنند.
۲. "فدرالیسم قومی" مقدمه و یا بهانه‌ای برای تجزیه‌ی ایران است.
۳. فدرالیسم مسأله‌ی ملی را حل نمی‌کند و ستم ملی باقی می‌ماند.

این کل منطق و استدلال مخالفان فدرالیسم می‌باشد. پاسخ به این استدلالها بحثی جداگانه می‌طلبد. اینجا تنها بطور اجمال متذکر می‌گردد که:

- نخست اینکه این ادعا صحت ندارد که گویا تنها آنجا که مردم از هم جدا بوده‌اند و با هم در جنگ و گریز بوده‌اند، فدرالیسم بنا شده است!! چرا که در هیچکدام از کشورهایی که بعنوان فدرال شناخته می‌شوند، حتی در یکی از آنها، چنین روندی نداشته‌ایم. حتی در سوئیس و آمریکا نیز چنین نبوده است. آنجا که اقوام از هم جدا و با هم در حال جنگ باشند، دیگر چه دلیلی می‌توانند داشته باشند که با هم یک نظام سیاسی واحد را تشکیل دهند و بخشی از اختیارات و صلاحیتهای خود را به دولت مرکزی فدرال بدهند؟
- دوم اینکه فدرالیسم همواره ابزار و مکانیسمی بوده است از سویی برای تقسیم قدرت و از سویی دیگر برای اتحاد و همبستگی. در آن دسته از کشورهای فدرالی نیز که تنش داریم، این تنش کانالیزه شده و اتفاقاً از جدایی و تجزیه‌ی کشور جلوگیری به عمل آورده است. هیچکدام از جنگهایی نیز که مورد اشاره قرار می‌گیرند (برای نمونه در بالکان) ارتباطی با فدرالیسم نداشته و ندارند و برعکس به تمرکز و شوونیسم مرتبط بوده‌اند. در ارتباط با ایران و مناطقی چون "آذربایجان غربی" نیز فدرالیسم قادر است نقش مثبت ایفا کند. آنچه که روشن است این است که یکی از منشاءهای مسأله‌ی ملی در ایران در تقسیمات تصنعی و غیراصولی و تبعیض آمیز و اتفاقاً تنش‌گرای کشوری نهفته است. در فدای ایران تقسیمات دیگری خواهیم داشت. لذا ما در نظام فدرال، غیرمتمرکز و یا حتی متمرکز، یعنی خارج از نظام سیاسی آینده نیز با این پرسش روبرو هستیم که: تقسیمات کشوری بر چه اساسی صورت خواهد گرفت؟ حال اگر توانایی پاسخ به این پرسش را به شیوه‌ی متمدنانه نداشته باشیم، چگونه می‌خواهیم یک نظام دموکراتیک و سکولار ایجاد کنیم. و چنانچه توانایی بنای چنین جامعه‌ای را داریم، از عهده‌ی معضل تقسیمات کشوری، به جایی مانده از دوران تمرکز، را نیز خواهیم داشت. معیار از نظر من **تنها نظر و رأی ساکنان آن مناطق** است و بس. لذا این نظام یک نظام فدراتیو "قومی"، آنطور که برخی ادعا می‌کنند، نخواهد بود.
- و سوم اینکه به تصور من فدرالیسم قادر است تبعیضات موجود را از میان بردارد. چرا این امر باید برای کشورهای فدرالی چون کانادا، اسپانیا، بلژیک، سوئیس و غیره ممکن باشد، برای ما که داعیه‌ی تمدن چندین هزار ساله داریم، امری غیرممکن؟ بر همین اساس من بنای یک ایران آزاد و آباد و دموکراتیک و صدا البته فدرال را از سویی به یک نظام متمرکز و از سویی دیگر به جدایی از ایران ترجیح می‌دهم.

با تشکر فراوان از توجه شما مطلبم را اینجا به پایان می‌برم.

(بلژیک / بروکسل، اول آوریل ۲۰۰۹)

کنفرانس حقوق بشر، دموکراتیزاسیون و فدرالیسم در ایران،

برگزارکننده: جامعه‌ی ملت‌های بدون دولت و کنگره‌ی ملت‌های ایران فدرال)